

از ۲-۳ سالگی تحت تعلیمات شدید و گشتاپویی بهائیت قرار می گرفتیم و الآن هم همین طور است.

✖ اجازه دهید مصاحبه را با شرح احوال مختصر شما آغاز کنیم.

- بسم الله الرحمن الرحيم. من مهناز رئوفی متولد سال ۴۹ هستم و خوشبختانه از ساداتی هستم که هم پدر و هم مادرم سید هستند. سال ها پیش هر دو پدر بزرگم (یعنی هم پدر مادر و هم پدر پدرم) مورد اغفال تشکیلات بهائیت قرار گرفتند.

✖ در همدان؟

- بله. مورد اغفال بهائیت قرار گرفته و از اسلام برگشتند. پدر و مادرم نسل دوم آنها هستند که بهایی اند و من از نسل سوم آنها که الحمد لله به توفیق الهی از بهائیت برگشته و در سال ۱۳۷۴ مسلمان شدم و تنها دخترم نیز هدیه ای الهی است که پس از اسلام آوردن من و همسرم به ما عطا شد. پدر و مادرم همدانی هستند ولی من در سنندج به دنیا آمدم.

چون پدر و مادرم سال ها پیش از تولد فرزندانمان، مهاجر جامعه ی بهایی بودند، آنها را به عنوان مبلغ به اطراف سنندج فرستاده بودند. البته بعداً به این مسئله می پردازم که علت این مهاجرت ها چه بوده و چرا کسانی را به دهات و مناطق دور افتاده کشور می فرستادند. من و دیگر برادران و خواهرانم نیز در سنندج به دنیا آمدیم و آنجا بزرگ شدیم.

✖ آیا خویشان و اقوام نزدیک شما هم در شمار عناصر فعال فرقه بهائیت هستند؟

- بله، علاوه بر آنها همه اعضای خانواده من (شش برادر و سه خواهر) همه از اعضای فعال تشکیلات هستند. برادرهایم عضو محفل محلی هستند. یکی از آنها در آلمان فعال است و عضو محفل است. خواهرانم نیز همین طور، عضو لجنات [لجنه ها] و هیئت های مختلفند. همسران برادرهایم هم همین طور و یکی از برادرهایم نیز سمت مهمی در این فرقه دارد و به عنوان مشاور قاره ای در قاره آفریقا بسر می برد. وی یکی دو سال قبل از انقلاب رفته آنجا و مشغول خدمت به اجانب و استعمارگران است.

✖ پدران در تشکیلات چه جایگاهی دارد؟

- او به عنوان مهاجر و مبلغ بهایی در سال های گذشته به یکی از روستاهای اطراف سنندج فرستاده شده و تا لحظه وفات در همان حد فعالیت تشکیلاتی داشت ولی به مرور بچه ها جای پدر را گرفتند.

✖ مادران چگونه؟

- مادرم هم همین طور. پدرم همانگونه که گفتم، فوت کرده اند، ولی مادرم در قید حیات هستند.

✖ درباره تحصیلات خودتان و خواهر برادرهایتان بگویید.

- تحصیلات همگی ما در سطح دیپلم متوسطه است.

✖ به نظر می رسد، باید به مطالعه و تحقیق علاقه خاصی داشته باشید؟

- بله، البته من قدرت بیان خوبی ندارم، ولی در نوشتن خدا این توفیق را داده که بیشتر می توانم بنویسم تا صحبت کنم. مطالعات زیاد و روحیه تحقیقاتی داشتم، خیلی دنبال تحرّی حقیقت بودم. تحرّی حقیقت یکی از تعالیم دوازده گانه بهائیت است. به ما می گفتند، می توانید تا ۱۵ سالگی تحرّی حقیقت داشته باشید. بعد از آن می توانید راه خود را

پیدا و بروید هر دینی که می خواهید انتخاب کنید.

✖ «تحرّی حقیقت» یعنی اینکه تا پانزده سالگی از راه مطالعه به دنبال کشف حقیقت باشید؟!

- ظاهراً بله، اما این شعار یک دروغ بزرگ بود چون ما از ۲-۳ سالگی تحت تعلیمات شدید و گشتاپویی بهائیت قرار می گرفتیم و الآن هم همین طور است. در گلشن توحید - مهدکودک مخصوص بهائی ها - تعلیمات حساب شده ای روی بچه ها دارند، خصوصاً در زمینه اسلام ستیزی. آنها سعی می کنند تا جایی که ممکن است، بچه ها را از تعالیم اسلام و مسلمانان دور کنند، فاصله ایجاد کنند. به همین دلیل است که بچه های بهایی وقتی بزرگ می شوند نفرت عجیبی نسبت به اسلام و مسلمانان دارند. آنها بذر نفرت را در قلب پاک بچه ها می کارند و قطعاً بچه ها برداشتی غیر از آنچه آنها هدفشان است، نمی توانند از اسلام و مسلمانان داشته باشند. آنها تا وقتی به ۱۵ سالگی برسند، دنباله رو پدر و مادر خود هستند و آنها را الگوی خود قرار می دهند و چون چنین آموزه هایی دارند، مسلماً نمی توانند به تحرّی حقیقت برسند.

✖ اما علی رغم وسعت و شدت تبلیغات مسموم این فرقه به حقیقت اسلام رسیدید... ؟

- بله، من از بچگی حالت عجیبی داشتم که خانواده ام می گفتند تو همیشه مخالف جریان آب شنا می کنی، چرا این قدر سؤال می کنی؟! چرا همه چیز را پیچیده می کنی؟ در واقع آنها از ذهن جستجوگر و حقیقت طلب من به ستوه آمده بودند. چون من می دیدم که در اوامر و احکام بهائیت تناقض های زیادی وجود دارد. سعی می کردم آنها را برطرف کنم تا مجهولات ذهنی ام روشن شود و بدانم در چه راهی گام برمی دارم، اینکه آیا راهم درست است یا نه. معمولاً در کارهایم - الآن هم همین طور هستم سعی می کنم شک کنم که این کارم صددرصد درست است و حقیقت دارد یا نه. سعی کردم با تحقیق بیشتری به واقعیت برسم، به حقیقت مطلق. همیشه فکر می کردم حقیقت جایی است که باید با تلاش و تحقیق خودم به دست بیاید نه با القائات دیگران. برای همین مطالعه ام را بیشتر می کردم و تا می توانستم کتاب می خواندم. کتاب های بهائیان را که به «کتب امری» معروف است، خیلی مطالعه می کردم. تأثیرات خودش را هم داشت. من از اعضای فعال تشکیلات بودم. . .

✖ در کدام لجنه؟

- بیشتر در هیئت موسیقی. تقریباً از ۱۷ سالگی سرپرست گروه موسیقی بودم. ۱۷-۱۸ ساله بودم که مربی مهد کودک شدم. جزواتی که به ما می دادند برای تعلیم بچه ها، من را به شک انداخته بود، آن چیزهایی که به ما می دادند تا به بچه ها آموزش دهیم، نشانه این بود که بچه ها را تا می توانیم شستشوی مغزی دهیم. متوجه قضیه ای شده بودم و آن اینکه در فرقه بهائیت «عشق» کاذب مدنظر است. فقط به این نوع عشق، بها می دهند و به آن توجه می کنند و تا می توانند عناصر را شیفته و عاشق سرگشته بار می آورند و به فرموده حضرت علی (علیه السلام) که عاشق کور و کر است، آنها سعی می کردند از این قضیه عشق، سوءاستفاده کنند و تمام افراد خود را کور و کر می کردند. عاشق می کردند، عاشق یک بت که انسان عمیقاً دلباخته آن می شود و هر چه او بگوید آن را بی چون و چرا می پذیرد.

✖ مصداقش را بفرمایید.

- مثلاً شخصیتی از «عباس افندی» (عبدالبها) یا «علی محمد باب» ساخته بودند که جای خدا را برای ما گرفته بود. یعنی آن عشقی را که بنده باید به خدا ابراز کند یا لذتی را که باید از معنویت خداجویی ببرد، متأسفانه به وجود یک بنده ناچیز و غافل به اسم «بهاء» (میرزا حسینعلی نوری) انتقال داده بودند و این «بهاء» ادعاهایی داشت و حتی ادعای الوهیت هم کرد، که من خدای خدایان هستم. خالق خدا هستم یعنی فرعونیت مجسم، در این حد ادعا کرد و بهایی ها هم چشم و گوش بسته هر چه که او می گفت را می پذیرفتند. تعلیم دیگری هم دارند به اسم اینکه ما «ل م و ب م» نباید داشته باشیم. یعنی بدون چون و چرا، هر چه «بهاء» و تشکیلات بهایی امر می کردند را باید می پذیرفتیم. اینها واقعاً باعث تعجب و تحیر من بود. با خودم فکر می کردم دینی که مثلاً پیشرفته است و بخصوص اینکه بعد از اسلام آمده و به روز است باید دیدش بازتر باشد. خرافه پرستی و فردپرستی در آن نباشد، این قدر محدود و محصور نباشد. تمام اینها سؤالات من شده بود و آنقدر زیاد بود و به مرور انباشته شد و مجهولات ذهنی زیادی پیش آورد که باعث شد من به تحقیقی فراتر از آنچه بهائیان اصرار می کردند و پیش پای ما می گذاشتند، پردازم. کتاب های افراد برگشته از بهائیت بخصوص آنهایی که خودشان در رأس بهائیت بودند و زمانی از بزرگان بهایی بودند و بعد که متوجه شدند فریب خورده اند، این فرقه یک حزب کاملاً سیاسی و تشکیلاتی محض است و اصلاً دین نیست، و لذا از آن برمی گشتند را مطالعه می کردم. من خیلی دوست داشتم بدانم دلیل برگشتنشان چیست؟ چطور توانستند آن همه عشق را از خود دور کنند و به عقاید قلبی خود پشت پا بزنند و از بهائیت خارج شوند و بعد پی بردم که عشق واژه مناسبی برای این اطاعت کورکورانه نیست. زیرا عشق واقعی را در ذات حق تعالی دیدم.

آشنایی شما با این افراد به خاطر تنفیری بود که بهائیان نسبت به آنها در ذهن شما ایجاد کرده بودند؟ یعنی از آنجا آشنا شدید که ایجاد تنفر کردند؟

- خب اسامی اینها بود. در تاریخ، در کتاب تاریخ بهائیان اسم افرادی برده شده بود.

کتاب نبیل زرنندی و یا اینکه کتاب تاریخ خاصی داشتید؟

- کتاب تاریخ «نبیل زرنندی» یکی از کتاب های تاریخی بهائیت است که خیلی مورد وثوق بهائیان هم هست.

آیا این کتاب در دسترس شما قرار داشت؟

- بله. اما این کتاب کاملاً انحرافی است. کسی که مقداری روحیه تحقیق داشته باشد، می تواند از آن نکاتی را برداشت کند، مثلاً اینکه ارتباط بهائیان با کنسولگری روس چه بوده، ارتباط باب و بها با انگلیس چه بوده، چرا اینقدر با سفارت روس و انگلیس در ارتباط بودند، اینها سؤال بود. قبلاً نمی دانستند جمهوری اسلامی ای می آید و این مدارک را بیرون می آورد. اینکه کنسولگری روس و انگلیس چه می کردند و چقدر روی بعضی از افراد - بهایی و غیر آن - برای جاسوس پروری کار می کردند، نمی دانستند اینها مشخص خواهد شد. لذا در کتابهایشان آورده اند و افراد نیز متوجه می شوند. باعث خوشحالی ما باید باشد که لااقل می توانیم استناد کنیم که در فلان کتابتان فلان قضیه هست، پس نمی توانید آن را رد کنید. این کتاب چاپ شده و در دست همه هست. این سؤالات برای من پیش می آمد که افرادی مثل مرحوم آقای آیتی که به «آواره» مشهور و یکی از بزرگان صدر بهائیت بوده و به عنوان یکی از مبلغان بزرگ بهائیت که حتی در حد خود «عبدالبها» - پسر بهاء - همه قبولش داشتند و الواح بزرگی از طرف بها و عبدالبها در مدح و ستایشش

صادر شده، چطور بعد از مدتی فهمید خیلی اشتباه می کند؟! او همه اتفاقاتی که باعث شد برگردد و تمام مسائلی که ذهنش را برگردانده بود را به رشته تحریر درآورده و کتابش هست. ولی متأسفانه این کتاب را به هیچ وجه در اختیار ما نمی گذاشتند. اصلاً حرفی از او نمی زدند. فقط می گفتند، شخصی به اسم «آواره» که مورد وثوق بوده متأسفانه از بهائیت برگشته، به طمع دنیا! در حالی که ایشان با بی نیازی و استغنا به این حقیقت می رسد و کسی برای رسیدن به مال و منال دنیا حمایتش نمی کرده که این ادعا ثابت شود.